

برای خدمت بصلح و هنر نو

کُبُرَى سُلْطَان

شماره ۶ - ۱ مرداد ۱۳۴۰

استالینگر اد
از
پابلونر فدا

در این شماره از:
گورکی
دولان
تیخونوف
سادویانو
ناصحی
آثاری خواهید یافت

پیروزی باماست
از: ماح

ضمیمه: عکسی
از گورکی و
دولان - چهار
تابلو کارتقاشان
ایرانی



دیجیتال کنده: نینا پویات

چند خبر

جوانان کشور های آزاد جهان
 این چنین بد فستیوال می روند
 در همه دنیا از پکن گرفته تا
 پراک وازلندن تا واشنگتن جوانان



برای شرکت در سومین فستیوال
 بین المللی جوانان باز سفر می بندند
 اما در این میان جوانان کشور های
 دموکراسی توده ای جائی مخصوص
 و شایسته دارند .

آنجا دیگر دولتی غاصب بر
 سر کار نیست که هزار و یک مانع در
 راه جوانان بگذارد و سرانجام
 «خانه صلح» را بدست نظامیها
 بسپارد .

آن جا هر چه مردم می خواهند همان
 می شود و هر چه می شود هم اشت که
 مردم می خواهند .

در صفحه ۳۴



کبوتر صلح

شماره ۶ دوره اول - مرداد ۱۳۴۰

نشریه ایست هنری که روز های
 اول و شانزدهم هر ماه منتشر می شود .
 با همکاری عده ای از هنرمندان
 و دوستداران هنر

زیر نظر :

احمد صادق - جهانگیر بهروز

محمد جعفر مجحوب

ناشر : بنگاه سپهر

تهران - چهار راه خبرالدوله

نامه ها با ذکر عنوان مجله به

نشانی ناشر فرستاده شود

بهای اشتراك

برای ۴۴ شماره ۱۰۰ ریال

« ۱۲ » « ۵۵ »

تک شماره ۵ ریال

صاحب امتیاز : بهروز

۲۳ تیر

۱۳۳۰ هم مانند ۲۳ تیر ۱۳۲۵ هر گز در تاریخ
مبازات مردانه ملت ما فراموش نخواهد شد.

این بارهم امپریالیزم خارجی کوشید بدست عمال خود
بمردم ایران چشم ترسی بدهد.

آن روز راهزنان عرب بودند که با کومک پلیسها و
نظمایها بر سر کار گران ریختند، این باردار و دسته «آدمکشان»
اماشه آنروز و نه امروز و نه هیچ روز دیگری اینگونه
آدمکشی‌ها و غارتگریها ملت دلیر ایران را نمی‌ترساند.

ما باین وسیله بروان پاک شهداي ۲۳ تیر ۲۵ و ۳۰ درود
می‌فرستیم، اشغال نظامی «خانه صلح» را با نفرت تلقی می‌کنیم،
از دولت می‌خواهیم که مسببین این جنایات را بمحاكمه بکشد
و قردید نداریم که «پیروزی با ماست»

از : جوان

((خانه صلح))

در همان شب که برای فستیوال آماده شده بود

از طرف دلیسها و نظامیها غارت شد

از سرمی گرفت . یک کارگر و دانشجو چراغهای رنگارنگ را بر دیوار می‌آویختند ... دخترهادر یک اطاق کوچک جمع شده بودند، عرق می‌ریختند، حرف می‌زدندو با پشتکار شب و روز، می‌دوختند.

همه کارها رو براه بود و همه چیز برای فستیوال ملی آماده می‌شد ... جوانان شهرستانها هم دسته دسته می‌رسیدند.

یکبار سرو صدائی بر می‌خاست ... چند دختر و پسر خاک‌آلود و خندان در دهانه در تنک خانه صلح ظاهر می‌شدند ... چمدان‌ها و بارهارا استقبال کنندگان ازدست مهمنان گرفته بودند. یک لحظه سکوت می‌شد و بعد ناگهان آغوش های باز شده، مهمنان عزیز را در خود نهان می‌کرد . چنان زود گرم و آشنا می‌شدند که گفتی ساله است یکدیگر را می‌شناسند: بر استی هم می‌شناختند ... کارگر کارخانه خورشید کرمان ، کار آموز نفت آبادان ، دانش آموز دیرستان

منظره «خانه صلح»، خانه امید میلیونها زن و مرد و پیرو جوان ایرانی را در این روزهای آخر، هر گز نمی‌توان فراموش کرد. آن همه جنب و جوش، آن همه شادی و زندگی، آن همه جوانی و امید... بر استی کمتر در خانه ای چنین کوچک کرد می‌آید. جوان را لاغر اندام و سبزه روی که معلوم نبود از کدام گوشه بیابانهای سوزان ایران به این خانه امید روی آورد، زبان را ای دندانهای فشد و با همتی کم نظیر کلمه «صلح» دا در میان دورنگ سبز و قرمز پرچم ایران نقش می‌کرد. کنار او یک قیافه مغور و دلپسند، چشم از کار جوان بر نمیداشت . این یک دختر شمالی بود که جعبه‌رنگ را جلو دست جوان جنوی نگه میداشت ...

آن طرف با چه بان و تولین با پیانو و نوتهای خود سرگرم بودند. تمیز با آن وسوس مخصوص بخود هر آهنگ را صد بار می‌نوشت و باز

را گرفته بود. البته میز^۳ شیرینی دوسره بار جایجا شد و کلدان کل هفت بار از این گوشه میز با آن گوشه پرید زیرا دخترها و پسرها اختلاف سلیقه داشتند. اما بالاخره همه چیز درست شد. نزدیک ساعت شش همه دست و رو هارا شسته و منتظر مهمانها بودند، سرو د خوانها یکبار دیگر شعار خود را زمزمه می کردند و سخنرانها فکر می کردند جمله: «ملتها باید کارصلاح را بdest گیرند» را چگونه بگویند که حق بزرگی آنرا ادا کرده باشند.



جمع آوری خرمن - از «سایبان»

دشت، دانشجوی پزشکی تهران،
دختر آموزگار تبریز ۰۰۰۱۵۰۰۰ اینها
سالهای است که آشنای یکدیگرند و
یکسال تمام است که از فرسنگها
راه دست بدست هم داده‌اند وزیر
سایه «کبوتر صلح» بسوی فردای
ددخشاوند ملت ایران ستش، میر وند.

یکشنبه قرار بود نخستین روز
جشن باشد. در برنامه سبز و سفیدی
که جوانان در میان مردم پخش
میکردند روز اول را برای پذیرایی
مهمانان اختصاص داده بودند. از
صبح بچه‌ها حیاط را آب و جارو
می‌کردند، صندلی‌ها را می‌چیدند،
زیادیها را در گوش و کنار اطاقها
می‌چیاندند که جلو چشم نباشد.
تا ساعت چهار هر چیز جای خود

اما بجای بانک ساز و سرورد
ناگهان صدایی خشک و بریده بر
خاست. بزرگها زود احساس خطر
کردند اما بچه‌ها همچنان بکار خود
سرگرم بودند. تیراندازی شدیدتر
شد و ادامه یافت. عده‌ای بیرون
دویدند. بخطاطر آوردن که ساعتی
پیش برادران و خواهرانشان در صفوف
منظم از جلو «خانه صلح» گذشته
بودند و حمالا صدای تیراندازی
شنبده می‌شد.

صدای تیر بی اختیار یاد
تیر ۱۳۲۵ رادر مغز هازنده می کرد
هر گز کسی گمان نمی برد آن
منظره خونین بار دیگر در پا بینخت



مادر و طفل - از «مساح»

کشود، در جلو مجلس در روز گذشتند، کامیونهای پر با سبان برآه روشن تکرار شود. باز نظامیهای نیزه دار در خبر زود بخانه صلح رسید. خیابانها نمایان شدند و بالاخره آنها تانکها ناله کنان از سر کوچه که برای خبر گرفتن رفته بودند با

ظرفهای بستنی را لیسیدند، آنوقت
بیاد وظیفه خود افتادند و هر که را
یافتند «باسارت» برداشت. مثیل یک
قشون مهاجم که بر شهری آرام
شیخون زده باشد . . .

خانه صلح اشغال شد اما کار
صلح تعطیل نگردید.

فستیوال تهران را بهم زدند
اما فستیوال دنیا را هیچ نیروی
نظامی نمی تواند بهم برسزد. با
همه کارشکنی ها که در کارصدور
گذرنامه و ویزا کردن آن شد سر
انجام کار و امن جوانان ایرانی بسوی
فستیوال روان شد. جمعیت ایرانی
هواداران صلح اعلام کرد که بعلت
وضع دشواری که ایجاد شده بود
تنها چهل تن از جوانان ایران موفق
شدند به فستیوال بروند.

اما همین چهل تن جوانان
جهان را از مبارزه خستگی ناپذیر
ملت ما در راه صلح آگاه خواهند
ساخت و بانک اشتیاق مارا بگوش
جوانان سعادتمند کشورهای آزاد
خواهند رساند. تمین باعچه با
بعلت انکه گذرنامه اش از طرف
شهربانی توقيف شد توانست بروند
اما آثار او در برلن نواخته میشود
دسته های سرود خوانان و نمایش

سر شکسته و پیکر خونین باز گشتند.
«جنك» هجوم آوردہ بود.

آن منظره آرام و زندگی
بغش زود بهم ریخت. حیاط خانه
صلح راسکوتی غم انگیز فرا گرفت
برق شادی در چشمها جای خود را
به شعله نفرت و انزجار داد. دیری
نگذشت که خانه صلح بخون کشیده
شد. چند تن از جوانان صلحجو
که برای تماشا رفته بودند بیدریغ
هدف گلوه و باتون! پلیسها
خونخوار گردیدند. بر روی تخت
هائی که با گل و سبزه آراسته شده
بود اجساد کشتنگان را دراز گردند.
حکومت نظامی اعلام شد و
پلیسها و نظامیها سر کوچه صلح
صف کشیدند. آنها از مدتی پیش
انتظار چنین روزی را داشتند.
انهمه نیرو و زندگی که در «خانه

صلح» گردآمده بود چون خاری
در چشم دشمنان می رفت. بیانکه
در باره کار خود بیان دیشند.

بیانکه حتی بهانه ظاهری
برای عمل نامردانه خود بتراسند
نیمه شب بخانه صلح هجوم آوردند
جوانهای شهرستانی را که در
«خانه صلح» می خفتد از بستر
بیرون کشیدند، تا بلوها را از هم
دریدند، شیرینیهارا بلعیدند و ته

«داوری» در تابلو «متینک خونین کرمان» گوش دیگری از این پیکار تاریخی را نمایش میدهد. «مادر و طفل» کار «مساح» همکار هنرمند ما چندان زنده و زیباست که جادارد در شمار بلا کادهای بین المللی در آید.

جز این نمونه‌هایی از صنایع دستی ایرانیان برای نمایشگاه فستیوال فرستاده شد که از جمله قلابدوزیها و نقره کاریهای ظریف بود. بگفته ایت الله برقعی «بعدل سو گند که صلح پیروز خواهد شد» و هیچیک از این تشبیثات احتضار آمیز نمی‌تواند چرخ عظیم نیروی ملل صلحخواه را متوقف سازد.

دهندگان هم نتوانستند همراه کاروان جوانان صلح‌دوست بروند «سایبان» ماهم از کاروان جا ماند اما آثارش را فرستاد. از میان کارهای هنرمندان ایرانی که مخصوص فستیوال تهیه شده چند نمونه در این جا گرد آورده‌اند در این نقاشی‌ها هنرمندان ما مناظری از زندگی ملت ایران را به مرأة نفرت عمیق او از جنک و جنک خواهان مجسم ساخته‌اند.

«سایبان» در تابلو «فرزنندم را بکشید، گوشتش را بخوردید و باعتصاب ادامه دهید» نمونه‌ای از مبارزه قهرمانانه کارگران خوزستان را بنظر جهانیان میرساند.



کار اجباری در آذربایجان – طرح از «سایبان»

ز «ماکسیم گورکی»

به

«رومن رولان»

محمود تقضی

ماکسیم گورکی نویسنده بزرگ و نامدار شوروی با رومن رولان نویسنده کرامی صلحادوست فرانسوی همصر و همزمان بود. این دو استاد از راه مطالعه آثار یکدیگر و مکاتبه با هم آشنا و دوست شدند و دوستی پر دوامی داشتند که تا هنگام مرگ هم دوام داشت.

یکبار هم رومن رولان بدعوت ماکسیم گورکی (بسال ۱۹۳۵) بکشور شوروی رفت و دودوست قدیمی باهم ملاقات کردند. رومن رولان از معروفترین نویسندگان بشردوست و صلحخواه نیمه اول قرن بیستم در فرانسه است و آثار او با غالب زبانها ترجمه شده و در سراسر جهان انتشار یافته است.

از معروفترین آثار رولان یکی دوره کتاب «ژان کریستوف» (درده جلد) است که موضوع آن از زندگانی بتهون اقتباس شده و با زندگانی خصوصی خود رولان و عقاید و افکار مترقی و آزادی خواهانه او در هم آمیخته است. امید است این کتاب که به بیشتر زبانهای دنیا ترجمه شده است بزودی بزبان فارسی هم ترجمه شود.

دیگر از آثار معروف رولان کتاب «زندگانی بتهون» است که بفارسی ترجمه شده است و شهرت بسیار دارد.

ماکسیم گورکی این آثار رومن رولان را خوانده بود و بروحیات او بخوبی آشنایی داشت. بعلاوه گورکی مقالات مهمی را که رولان در زمان جنک (بین المللی اول) در کشور سویس انتشار میداد و در آنها باکینه های نژادی و با جنگجویی و با احساسات وطن پرستانه

افراطی مبارزه میکرد نیز میخواند . این مقالات رولان بعدهادر کتابی بنام «بالاتر از جنک» انتشار یافت و در زمان خود در دنیا اسباب هیاهوی عظیمی بود .

گور کی که دورا دور رولان را میشناخت باب مکاتبه را با او باز کرد . مکاتبات دومن رولان و ماکسیم گور کی که مشتمل بر چندین صد نامه است از آثار نفیس ادبیات جهانی میباشد .

نامه های زیر که حاوی مطالب بسیار جالب توجهی است واواخر جنک بین الملل اول نوشته شده است از نخستین نامه هائیست که میان این دو مرد بزرگ شرق و غرب مبادله شده است و نمونه ای از ارتباط صمیمانه آنهاست . بهمین مناسبت عکسی از گور کی در رولان در این شماره چاپ شده است .

من این نامه ها را از کتابی بنام «پیشتازان» که بسال ۱۹۱۹ چاپ شده است و محتوی مجموعه از مقالات و نامه هاست برای خوانندگان صاحدوست «کبوتر صلح» ترجمه کرده ام .

پترو گراد آخر دسامبر ۱۹۱۶

رفیق عزیز و بسیار محترم ، رومان رولان

از شما خواهش میکنم که لطفاً شرح حال بتهوون را بشکلی که برای کودکان و جوانان تهیه شده باشد ، بنویسید . در ضمن من به «هر برت جرج ولز» هم نامه ای نوشته ام و از او هم خواسته ام که «زندگانی ادیسون» را بنویسد . فریتیوف نانسن «زندگانی کریستوف کلمب» را تهیه خواهد کرد ، خودم ، زندگانی گاریبالدی را ، شاعر یهودی بیالیک «زندگانی موسی» را و همچنین ... من میخواهم با همکاری بهترین ادبای معاصر یک دوره کتاب برای کودکان و جوانان تهیه کنم که حاوی شرح حال ادوات بزرگ بشری باشد . تمام این کتابها بوسیله خود من چاپ و منتشر خواهد شد .

میدانید که در این روزها هیچ چیز باندازه کودکان بتوجه ما احتیاج ندارد ، ما مردم بالغ ، ما که بزودی از این دنیا خواهیم رفت برای کودکان خود میراثی بسیار حقیر و ناچیز بجا خواهیم گذاشت ما برای ایشان زندگانی پراندوهی بارت میگذاریم . این جنک احمقانه

سچور کی و رولان در پاریس





بیست و سوم تیر ۱۳۴۰ - از «سایان»

دلیل روشن ضعف اخلاقی و فساد فرهنگی ماست ،
بنا براین لازم است بکود کان یادآوری کنیم که انسان همیشه
باين ضعف و باين بدی که ما متساقنه هستیم ، نبوده است ! با آنها
یاد آوری کنیم که تمام ملل مردان بزرگ ، قلبهاي پاک و نجیب در
خود داشته اند و هنوز هم دارند !

مخصوصاً لازم است که این کار در این روزهای توحش و در این
روزهایی که حیوانیت پر سبیعت بر بشریت غلبه کرده است انجام بگیرد
روم رولان عزیز ، من از شما خواهش میکنم که حتماً «زندگانی
بتهوون» را بنویسید زیرا یقین دارم که هیچکس نمیتواند این کار را
بهتر از شما انجام دهد . . .

من تمام مقالات شما را که در زمان جنک نوشته اید بسیار
خوانده ام و میخواهم احترام و علاقه عظیمی را که این مقالات نسبت
بشم امن الهام کرده اند برایتان گفته باشم .

شما یکی از مردان نادر و معدودی هستید که روحشان باجنون
این جنک تباہ نگشته است و مایه مسرت بسیار بزرگی است که
میدانیم شما در قلب نجیب خود عالی ترین اصول بشریت را محفوظ
نگاهداشته اید . . .

رفیق عزیز اجازه بدھید که از راه دور دست شما را صمیمانه

ماکسیم گورکی

بفشارم .

از رولان به گورکی

(روم رولان در آخر ماه زانویه ۱۹۱۷ باین نامه پاسخ
داد و پیشنهاد ماکسیم گورکی را پذیرفت که یکبار دیگر
کتاب «زندگانی بتهوون» را برای کودکان بنویسد و از
گورکی سؤال کرد که اندازه کتاب چقدر باشد و بهجه
شکل نوشته شود (بصورت مکالمه یا بشکل داستان)
همچنین چند موضوع شرح حال دیگر از جمله شرح حال
سفراط فیلسوف بزرگ یونان و فرانسوا داسیس، مسیحی قرن
دوازدهم و مؤسس فرقه فرانسیسکن را یاد آوری نمود و نیز
چندتن از رجال آسیا را نام برد و آنگاه چنین افزود :
حالا آیا میل دارید اجازه بدھید یک نکته را که بنظرم

رسیده است دوستانه تذکر بدهم ؟ انتخاب بعضی از مردان بزرگی که شما در نامه خود ذکر کرده اید مرا کمی برای روح کودکان مضطرب میسازد .

شما برای آنها سرمشق های مشکوکی از قبیل موسی پیشنهاد میکنید . بخوبی من می فهم که شما میخواهید کودکان را بسوی نیرو های معنوی و اخلاقی که کانون تمام روشناییها و درخشندگیهاست هدایت کرده باشید ولی باید در نظر داشت که بی تفاوت نخواهد بود اگر ما این روشنایی را متوجه گذشته سازیم یا آینده .

در واقع نیروی معنوی و اخلاقی امروزهم کم نیست ، بلکه برعکس بسیار و فراوان است امامت اسفانه در خدمت هدفها و ایده آلهایی که متعلق بروزگار گذشته است و اساس آن بر تجاوز و اختناق و نابود کردن دیگران میباشد قرار گرفته است . من اعتراف میکنم که اکنون تا اندازه ای نظرم از مردان بزرگ گذشته برگشته است و آنها را برای سرمشق زندگانی مناسب نمیشمaram :

بیشتر آنها مرا فریب داده اند ، من از نظر زیبائی آنها را تحسین میکنم ولی نمیتوانم عجب بسیار و عدم تحمل کردن آزادی دیگران را در آنها نادیده بگیرم . بسیاری از خدایانی که اینها در خدمتشان بوده اند اکنون بت های بسیار خطرناکی شده اند . اگر بشریت نتواند از هدفهای تنک و محدود آنها بگذرد و به نسلهایی که خواهند آمد افقهای وسیعی عرضه بدارد ، در این صورت یعنی آنست که همان مقدرات آنها را در پیش خواهد داشت .

خلاصه بگوئیم که من گذشته را دوست میدارم اما میخواهم که آینده بر آن چیزه باشد و از آن افزون ترشود این کار ممکن است و باید بشود ... (در شماره آینده یک نامه دیگر)

تقویم دانشمندان

۱۵ آژوئیه - ۳۴ تیر

۱۹۱۶ در این روز «مچینکف» دانشمند بزرگ روسي که سال ۱۸۴۵ متولد شده بود ، در گذشت

مدیر روزنامه شهباز که اکنون در زندان است درباره

فاجعه ۲۳ تیر ۱۳۴۰

ورای دیوان لاهه و ... نظر خود را میگوید.

سؤالهای این مصاحبه قبل از فاجعه ۲۳ تیر به آقای نامور مدیر روزنامه شهباز و عضوهیئت مدیره جمعیت ملی مبارزه با شرکتهای استعماری تسلیم شده بود. اما ایشان سؤال اول را با کمی تغییر از ۲۳ تیر جواب دادند. دوروز پس از آن آقای نامور از طرف مامورین شهر بانی توقيف گردیدند ما در ضمن اعتراض باین توقيف غیر قانونی متن مصاحبه ایشان را چاپ می کنیم.

۱- نظر شما درباره فاجعه ۲۳ تیر چیست؟

- اگر توضیه چینی دولت نبود مراسم یادبود شهدای خوزستان با نظم و آرامش برگزار می شد همچنانکه در بیشتر شهرستانها شد. اما دولت برای آنکه در موقع ورود نماینده ترور من خود را «سلط بر اوضاع» نشان دهد دست باین جنایت عظیم زد.

همچنانکه در اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با شرکتهای استعماری گفته ایم: «امپریالیست های انگلیس و امریکا یهوده تصور کرده اند که با توصل به شیوه های آدم کشانه فاشیستی از مبارزات ضد امپریالیستی ملت ایران جلو گیری خواهند کرد. آنها از درجه رشد ملت ما بی خبرند. آنها قدرت اراده ایرانی را هنوز نشناخته اند... ملت ایران تصمیم دارد که امپریالیزم خونخوار انگلیس و امریکا را از میهن خود ریشه کن کند و تصمیم خود را بهر قیمتی که باشد اجرا خواهد کرد...»

واقعه ۲۳ تیر ورق خونین دیگری بر تاریخ مبارزات ضد استعماری ملت ما افزود.

۲- خواهشمندم نظر خودتان را درباره رای دیوان دادگستری

لاهه و رویه‌ای که دولت باید پیش گیرد بفرمایید

— رای دیوان باصطلاح دادگستری بین‌المللی لاهه، رائی کاملاً تجاوز کارانه و مداخله جویانه بوده است. نه تنها دیوان مزبور بلکه بطور کلی تمام سازمانهای بین‌المللی نظیر آن ساخته و پرداخته دست امپریالیستها هستند و برای این بوجود آمده‌اند که مظالم و تجاوزات

استعمار را جامه زرق و ریای قانون پوشانند. این رای مداخله جویانه که در انر فشار امپریالیزم صادر شد ملت ما را بیش از پیش بیدار و راز ماهیت این سازمانها مطلع ساخت. امروز همه طبقات ملت ما این مسئله را خوب تشخیص داده‌اند که چه در مسائل مربوط به میهن ما و چه در سایر مسائل بین‌المللی و جهانی، وظیفه این نوع سازمانها هموار ساختن راه امپریالیزم است. ما امروز بهتر احساس می‌کنیم که چطور مثلاً ملت قهرمان کره از نظیر این رای ظالمانه رنج برده و چگونه دولت‌های امپریالیست در پشت سنگر این سازمانها دست



بخون ملل دنیا فرو برده اند تا آنها رادر زنجیر اسارت نگه دارند. ما برای این اراء ساختگی بشری ارزش قایل نیستیم و همانطور که ملت ایران در می‌بینیم که و قطع نامه‌های خود اعلام داشته است دخالت دیوان دادگستری

را در امور داخلی ایران ناقص حق حاکمیت ملت خود میدانیم و بعلاوه بنظر ما توصیه اولیاء امور امریکا بدولت ایران برای قبول این دخالتها بکلی مردود است . دولت نباید در مقابل امریکا رویه تسلیم در پیش بگیرد . دولت میبایست با قدرت تمام و با اتکاء به نیروی جاویدان ملت ایران بطور قاطع دست رد بر سینه همه این مداخله چویان کستاخ بگذارد .

۳ - بنظر شما دولت در ضمن که سرکرم کشمکش با اولیاء شرکت سابق است نمی تواند برای کارگران ییکار آبادان فکری بگنده - بنظر من دولت حتماً باید این کار را انجام دهد . دولت بهبیچوجه نمیتواند مسئله نفت را از سایر مسائل مربوطه بسیاست ملت ما جدا سازد . دولت نباید به بهانه سرکرم بودن مبارزه با اولیاء شرکت سابق نفت از یک مسئله حیاتی مربوط بکارگران باز بماند . نه تنها بکار کمarden کارگران خوزستان بلکه تهیه کار برای تمام کارگران بقدرتی اهمیت دارد که حتی در همان کشمکش بین دولت و شرکت سابق ، و در موقعیت نهائی دولت مؤثر است در اصفهان هزارها کارگر در انر توطئه کارخانه داران ییکار شده اند و دولت باید از قدرت قانونی خود برای الزام کارخانه داران به دایر کردن کارخانه ها استفاده نماید . این کارها را دولت میتواند ، و چنانکه گفتم باید انجام دهد . دولت باید در همین روزهای بحرانی کشمکش ، اقدامات اساسی در اصلاح مملکت بنماید و از ادی احزاب و سندیکاهای کارگری را اعلام بدارد تا تمام نیروی ملت ایران بتواند در پیکار علیه استعمار تجلی نماید دولت باید زندانیان سیاسی را یعنی زندانیان امپریالیزم را بلا در نک مستخلص سازد

دولت باید حکومت نظامی خوزستان را که بدستور امپریالیزم برقرار شده است فوراً لغو نماید

دولت باید بطور قطعی از وسائل گوناگونی که از طرف محافل ارتجاعی دستگاه حاکم و متنسبین به دولت علیه سازمانهای دموکراتیک علیه مبارزه درخشنان ملت ایران در راه تامین صلح جهانی هر روز توسعه بیشتر پیدا میکند جلوگیری کند .

از : خسرو

تاریخ

حرمسرای سلطنتی تسليم شد

اما ملت ما تسليم هها جهین نگردید

تاریخ سراسر مبارزه ملت ما صفحه های درخشنانی دارد که هنوز بررسی نشده است . در کتابهای تاریخ ما غالب این مبارزه های دلیرانه را بحساب شاهان می گذارند و تنها وقتی سخن از شکست بیان می آید یاد ملت می افتد .

امپراطوری بزرگ هخامنشی که پایه اش بر سازمان اجتماعی بودگی بود، در زمان پادشاهی داریوش سوم از هم پاشید . در نبرد «ایوس» برای نخستین بار خود داریوش در برابر دشمن حاضر شد اما ایرانیها که حاضر نبودند از شاه عیاش و حرمسرای پر جلال او دفاع کنند عقب نشستند و اسکندر بر حرمسرای داریوش دست یافت . تسليم حرمسرای شاهنشاه ایران بسردار مقدونی یکی از صحنه های جالب تاریخ نویسان اروپائی بود بر سر این ماجرا سر و صدای زیاد راه انداختند و برای کوچک کردن ملت ایران از آن استفاده شایان برده اند . بعضی نقاشان هم از این صحنه تابلو ساخته اند .

اما دقت در تاریخ این حقیقت را روشن می کند که ایرانیها اگر برای حفاظت حرمسرای شاهنشاهی کوششی نکرده اند بعکس برای دفاع از هر قطعه خاک خود جانبازیها و فداکاریها نشان داده اند .

آریارات Ariarath یکی از پارسیان پاکدل بود که در آسیا صغیر زندگی می کرد شاهد خوبی بر این مدعاست . وقتی اسکندر

دولت با یده رچه زودتر مسئولین فاجعه ۲۳ تیر را به سزا خود بر ساند
دولت باید بجای لواجع ضدملی انتخابات لواجع مفید برای
تامین آزادی و دموکراسی و بهبود وضع طبقات زحمتکش تهیه کند
و مجلس بیاورد .

اینها قسمی از کارهایی است که دولت میتواند و باید هم اکنون
بانها دست بزند

با بران هجوم آورد «آریارات» نه باو تسلیم شد و نه برای دفاع از امپراطوری پوشیده هفمامنشی برخاست. اسکندر هم که هدفش برانداختن سلطنت داریوش بود با او نبردی نکرد و با ین طریق قسمتی از آسیا صغیر هم مثل آذربایجان شمالی و ارمنستان تا پایان دوران اسکندر بتصرف یونانیها در می‌آمد. امادر زمان «پرديکاس» جانشین اسکندر «آریارات» سر برداشت و با سی هزار پیاده و پانزده هزار سوار راه بر مهاجمین بست. در سال ۳۲۳ (ق.م.) نبردی خیلی سخت میان او و دشمنان در گرفت، در این جنگ اگرچه «آریارات» شکست یافت اما نامی که از خود بجا گذاشت در تاریخ فراموش نمی‌شود.

ژوستین یکی از مورخین در این باره می‌گوید: «پرديکاس از پیروزی در جنگ با آریارات طرفی نبست و نتیجه جز زیان و افزودن مخاطرات نبرد. پارسیان وقتی از ازودگاه خود را ازدندار شدند بشهر بازگشته اطفال و زنان خود را سر بریدند. شهر و اموال خود را آتش زدند برای آنکه چیزی جز خاکستر برای دشمن باقی نگذارند خود و بندگانشان را هم در آتش سوختند» مورخی دیگر «دیودور» نظری جز این دارد. او می‌گوید صدها هزار تن از پارسیان کشته شدند و عده‌ای از آنها با خود «آریارات» باسیری رفتند. «پرديکاس» سردار پارس و کسان او را بصلیب کشید.

در هر حال چه آریارات با آتش سوخته باشد و چه بر روی صلیب قدر مسلم اینست که تسایم دشمن نشده. بدنبال قیام او از هر گوشه کنار مردم بجنگ با مهاجمین برخاستند.

قیام «ایسوریان» سرکوب شد اما شهر «ترمس» آنقدر بجنگی ادامه داد تا اینکه در سال ۲۵۰ (ف. ۲) بساط سلطنت مقدونیها بر چیده شد.

تقویم تاریخی

۱۷ زانویه - ۴۵ تیر

۱۹۳۶ - آغاز نبرد خونین ملت اسپانيا بر ضد فاشیستها

فیلم تازه شوروی

در پایان سال ۱۹۵۰ استودیوی فیلم برداری «گورکی» در مسکو یکی از بهترین محصولات خود را بنام «معدنچیان دو نز» فراهم آورد. موضوع این فیلم که هم اکنون در سیناهای شوروی بروی پرده آمده زندگی کارگران معادن زغال سنک ناحیه «دو نز» را از سال ۱۸۹۰ تا امروز نشان میدهد. جنبش‌های انقلابی کارگران نقش آنها در انقلاب اکتبر، کوشش آنها در ساختمان سوسیالیستی، کار سنگین آنها در سالهای جنک و بالاخره ذحمت شبانه روزی آنها برای اجرای نقشه‌های عمرانی پس از جنک! مناظر مختلف این فیلم را تشکیل میدهد. رژیسورو «اپراتور» این فیلم جایزه استالینی دارند و چهار تن از مشهور ترین هنرپیشگان شوروی در آن بازی می‌کنند. از آن جمله‌اند: دروژنیکف (هنرمند اول فیلم - ۱ هنر سیبری) ژاکف (هنرپیشه اول فیلم دندان سفید) و ... رژیسور فیلم «لوکف» و «اپراتور» آن «کریف» است.



ژاکف پتروف الینیکف لوچکف دروژنیکف در فیلم «معدنچیان دو نز»

از: پابلو نرودا استالینگراد



۲۲ زوئن ۱۹۴۱ (۳۱ خرداد) روز هجوم
فاشیستهای هیتلری بخاک شوروی بود. منظومة
زیر که باین مناسبت ترجمه میشود آن
روزهای پرافخار و خونین را بیاد میآورد،
که دنیا چشم امید به « استالینگراد »
دوخته بود .

امروزهم دنیا چشم امید به فرزندان « استالینگراد »
دوخته است که برای حفظ صلح در پیشا
پیش ملل جهان مبارزه میکنند .
شب بر دنیا دامن گسترده است، ... « پیون » (۱) در کشتزار
بخواب رفت .

خوابی پرشور و هیجان ... اما ناگهان بیدار میشود .
در تاریکی گرد خود دستها را از هم میگشاید .
و شفق سرخ را در آسمان بیدار میکند .

(۱) پیون Peon نام مخصوص کارگران امریکای لاتین است .

«پئون» می گوید: «مرا بگوی ای شفق
 مرا بگوی ای خورشید طلائی
 آیا امروز که جهان را روشن کردید
 قهرمانان حصار شرف و افتخار همچنان سرگرم دفاعند؟
 همچنان برق فلز بر پر تو تو غلبه دارد؟
 «پئون» می گوید: «بمن پاسخ دهید،
 آیا آن سرزمین رنجدیده مانند پیش
 با قلب خود حس می کند که چگونه
 خون جنگجویان قهرمان پیکار خونین فوران می کند؟
 آیا مانند پیش
 استالینگراد دلیر چون درخت پیروزی،
 در برابر ضربه های دشمنان پیا ایستاده است؟»
 ملوان کم گشته در میان امواج سپید
 چشم با آسمان دوخته و در پی ستاره ای می گردد
 در پی یک ستاره - ستاره سرخ
 ستاره توای شهر شکست با پذیر
 آن ستاره را در قلب خود می یابد
 که چون شعله ای دل اورا آتش می زند.
 ملوان با دست نمی تواند آنرا لمس کند
 آنرا با اشک شوق نمناک می سازد.

اسپانیا!، بیاد مادرید خود
 از آن شهر برادر این کلمات مهر آمیز
 را بتو می گوید: «بجنک، ای پایتخت افتخار،
 پیکار کن و اطمینان داشته باش ... از اعماق
 سرزمین اسپانیا . خون آتشین
 بسوی تو می جوشد . و بار دیگر به دفاع
 از سرزمین پدری ، از اسپانیا بر میخیزد .
 در پای دیوار تیرباران ،

اسپانیائی می داند که :

استالینگراد پا بر جاست

در تیرگی زندانها صدھا چشم سیاه

بشو^ق نام تو نگاه خود را از دیوارهای سنگی می گذراند

آری از خون تو و کشتگان تو

در اسپانیا خشم و تحمل می‌زايد.

زمانيکه او با در دنياى قهرمانان مي نهاد

تو، ای استالینگر اداو را جان بخشیدی

آنچنان بد نیای قهرمانی قدم نهاد که تومی نهی !

اسپانیا هم تلخی زهر تنهاei را چشیده بود

همچنانکه تو امروز می چشی ای استالینگراد!

هنگامیکه اسپانیا زمین را با

زمانیکه خون زندگی اذ تن اسانا فروکش می کرد

لندن چمنهای خود را می آراست و قوهای خویش را می چراند.

• • • • • • • • • • • • •

آه استالینگراد! دست ما از دیوارهای تو کوتاه است.

ما بسی از تودو دیم، کجا می ته

ما مکزیکی‌ها، ما ارakanی

پاتا کو نیہا و گارانیہا ،

کو اور وہ شیلی مرض ماردا

خود میں بالسم کہ ماتو خو شے دار یہ

ما بارای آن نداریم که خود را در شماره گذاشته باشیم.

آه ای شهر مادری ... تو که از آتش بدد آمده‌ای،

پیکار کن و بدان؛ می‌رسد آن روزی که ما

و میان فقیر، بر سنگهای مقدس تو

و سه زنیم.

از «جبهه دوم» خبری نیست ... اما ای استالینگراد،

چگونه باید

موسیقی ملی ایران را پایه نهاد

در شماره پیش موسیقی کلاسیک
ملی ، و موسیقی فولکلوری را
از هم جدا کردیم. اکنون پس از
نشاندادن معایب کارهای «اسایید»
پر مدعای امروزی ، راهی برای
پایه نهادن موسیقی ملی نشان می

دهیم .

متلا در کتاب « آهنگهای محلی » که در سال ۱۳۲۳ از طرف
اداره موسیقی کشور بسرپرستی آقای خالقی منتشر شده نکته مهمی
جلب توجه میکند :

بعد از ذکر زحمات آقای مبشری متصدی جمع آوری موسیقی
محلی ، آقای وزیری مینویسد که آقای خالقی معاون اداره موسیقی
وقت « در تنظیم و تصحیح آن همت گماشته اند » و خود ایشان هم مینویسد
که : « بعد از مطالعه پرونده آهنگهای محلی بخوبی دریافتند که بین
معلمین سرود و موسیقی شهرستانها کمتر کسی با دقت لازم کار جمع ». -

با آنکه شب و روز بر سر تو آتش می بارند
تو همچنان بر پای ایستاده ای !

آری ! مرک در برابر تو ناتوان است.

فرزندان تو فنا نا پذیرند ...

آنها خسته و کوفته از جنک ، باز خمهای خونریز

در دم مرک هم از پیروزی تو

دفاع می کنند . ای شهر افتخار جاودان !

• • • • • • • • • • • • • • • •

ترجمه ج

آوری آهنگهای محلی را انجام نداده و حتی بعضی از آنها موسیقی شهرها را عامیانه تصور کرده و در نوشتن آهنگهای محلی هم دقت لازم را نکرده‌اند. » و بعد در صفحه ۷ همان کتاب ادعای کرده‌اند که : « آهنگهای این دفتر یا بوزن دو چهارم و یا اکثر بوزن شش هشتم است و اگر ندرتاً بعضی از آنها بصورت سه چهارم یا سه هشتم نوشته شده از لحاظ راحتی نت خوانی بوده است. و گرنه تمام آهنگهای دو وزن اخیر را میتوان با حرکت شش هشتم نوشت. آنچه مسلم است وزن شش هشتم معروف‌فترین اویزان موسیقی کشور ما است ... وزن دو چهارم که در بعضی از آنها بکار برده شده وزنی است طبیعی و ساده و آسان . بهر حال میتوان گفت که از لحاظ وزن اکثر این نغمات دو ضریبی است ، زیرا میزان ترکیبی شش هشتم هم از میزان ساده دو چهارم گرفته شده است ... »

اشتباه ایشان در همین جاست زیرا وزنهای شش هشتم ایرانی از حیث ضربه و « آکسان » کاملاً با دو چهارم فرق دارد و این آکسانها فقط مخصوص ایران است ، و اگر بوزن دو چهارم نوشته شود ، معنی حقیقی خودرا از دست میدهد . و بعد باز هم در صفحه ۹ همان کتاب ادعای کرده‌اند که : « ... بطور کلی در موسیقی ما فاصله‌های متصل از فاصله‌های منفصل زیادتر است ، حتی در آهنگهای هم که برای نواختن روی سازها درست شده و خوانده نمیشود فواصل پیوسته بر فاصله‌های کسته برتری دارد و علت اصلی این امر کمی قدرت نوازنده‌گان و طبیعی و ساده بودن موسیقی ایرانست که باصطلاح اروپایی تکنیک آن کم است . »

برخلاف تصور ایشان ، همان « طبیعی و ساده بودن » و « برتری فاصله‌های پیوسته بر کسته » و آنچیزی که باصطلاح ایشان « تکنیک آن کم است » همان خاصیت موسیقی ملی ما است و اگر بخواهیم فقط بخاطر گفته‌های بالا از این خصوصیات بگذریم حالت موسیقی ایران را از دست داده‌ایم .

حال اگر در صفحه ۲۷ آن کتاب به « دو ترانه ترکمنی » نظری بیاندازیم این نکته برای ما روشن میشود که ، برخلاف ضرب

دو چهارم که برای آن آهنگ نوشته شده و باین وسیله کاملاً خاصیت خودرا از دست داده است، و لمی رغم ادعای آقای خالقی که گفته‌اند: «همانطور که آداب و رسوم و وضع زندگی ترکمنها با فارسی زبانان گرگان اختلاف دارد، آهنگهای محلی آنها نیز وضع مخصوصی دارد و بیشتر برای رقص است...» اگر همان آهنگ را با وزن صحیح بنویسیم و بخوانیم، نه تنها از حیث ضرب با موسیقی فارسی زبانان گرگان اختلاف ندارد، بلکه با وزنهای موسیقی خود ما هم فرقی ندارد. به دو مثال زیر توجه کنید: «آکسانهای» یاک در میان میزانها در واقع سنکپ (وقفه) پیدا می‌کند که باز هم از خاصیتهای ریتم ایرانی است، و آنها چون نتوانسته اند آنرا درک کنند، و عوضی نوشته‌اند، سعی کرده اند با نقطه‌هایی که زیر تها کذاشته‌اند (علامت مقطع و شدید اجرا شدن است) اشتباه خودرا تلافی کنند. در صورتی که این آهنگ بایستی با وزن شش هشت (بر وزن «اوستاعلی‌بنا») نوشته شود. خاصیت موسیقی فولکلوری ما در اینست که نقطه اوج هر آهنگی مخصوصاً روی ضربهای قوی می‌افتد، در صورتی که در نوشته کتاب مزبور، روی ضربهای ضعیف افتاده است.

از طرف دیگر اگر بکار
کسانی که بقول خودشان سعی
کرده‌اند موسیقی فولکلور
مارا بصورت موسیقی بین‌المللی



در آورند، نظری بیافکنیم می‌بینیم که شکل موسیقی فولکلور مارا که حفظ نکرده‌اند هیچ، بلکه با آرمونیزه کردن آن بسبک کلاسیک اروپایی ارزش آنرا ازین برده‌اند. و گذشته از آن موسیقی فولکلوری را که باید با حالت همان نواها خوانده شود، بوسیله کسانی اجرا می‌کنند که حنجره آنها برای آوازهای اروپایی تربیت شده است. مثلاً اگر «ترانه قوچانی» را که بوسیله آقای روییک گریگوریان برای آواز دسته جمعی تنظیم شده در نظر بگیریم، با نکاتی که در بالا ذکر شده چه صورت ملی و یا هنری می‌تواند داشته باشد؟

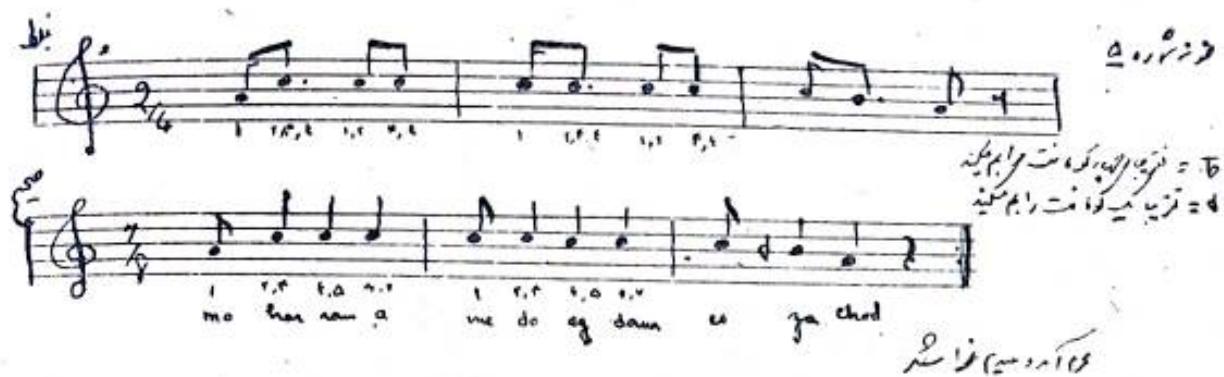
اینکار ایشان و امثال ایشان، در نظر غریبهایی که به تکنیک

موسیقی ملی آشنایی ندارند شاید چیز جالبی باشد، و ممکن است ایرانیان هم از این لحاظ که بالاخره در موسیقی مليشان باصطلاح «تحولی» انجام گرفته شاد شوند، ولی با آنچه مورد بحث ماست و اینکار هادر بر ابراه و هدف واقعی کمپوزیتور ملی ارزش هنری و ملی ندارد. صرفنظر از تمام عیوب با دقت در ساختمان این نمونه از آوازدسته جمعی خواهید دید که این «آرمونیزه» کردن صورت ابتدا بی دارد، و اکثر روی دو آکور نوشته شده که دلیل بر ضعف بنیه موسیقی تنظیم کننده است.

بالاخره به آنچيز که ما از آهنگهای محلی و فولکلور موسیقی ملی خودمان دیده ایم ، نتیجه میگیریم که ما یک سرمايه خیلی بزرگ و یک موسیقی بسیار جالب داریم و هنرمندان مقتدی میخواهیم تا آنرا پروردش داده وبصورت آثار هنری ملی جاودانی در آورند . مثلا برای روشن شدن مطلب این آهنگ عزارا که در ایام محرم از طرف تغزیه خوانان و تشکیل دهنده کان دسته ها خوانده میشود ، در اینجا تجزیه میکنیم :

اگر به تقسیم هنری کام این آهنگ دقت کنیم می بینیم فواصل رسمی در گامهای غربی و ترکی با اسم « صبا » موجود است ، که مسلماً در موسیقی کلاسیک ایران هم موجود بوده ولی امروز جز آنچه که می بینیم چیزی بجای نمانده ، و مسلماً نمیتوانیم بگوئیم که این آهنگ عزا که از فولکلور های ما محسوب میشود از عرب و یا ترک گرفته شده ، زیرا مربوط به مراسم مذهبی شیعیان مقیم ایران است .

حالا با نواختن دو نمونه بـالا و در نظر گرفتن اینکه شعر
مر بوطیان با هیجان خاص آنروز با پستی خوانده شود، به بینید کدامیک



از ایندو اثر و قدرت خود را صحیح تر نشان میدهد . (برای درک بهتر فرق بین ایندو میتوانید کوچکترین ریتم هر کدام از دو نمونه را که در اولی چنک و دومی دولا چنک است ، واحد گرفته و تهای بعد را به نسبت ریتم دولا چنک و یا چنک حساب کرده بنوازید) و در نظر داشته باشید که شبیه این ریتمهای مرکب یا زده هشتم در وسط قسمت تنه پارچه « یکی بود یکی نبود » اثر نمین باعیچه باش آورده شد است .

چندی پیش بجوانی برخوردم که کارش نواختن تنبک در ارکستر های ایرانی است . این شخص موقعی که روی تنبک خود ریتمهای را اجرا میکرد و آواز میخواند ، دقت مرا جلب کرد . ملاحظه شد که او بدون توجه از ریتمهای استفاده میکند که در موسیقی اصل بسیار است و چند نمونه آنرا پیشتر آوردیم . بعد از کنجدکاوی در کار او معلوم شد که این شخص بقول خودش هنوز از تهران خارج نشده و این ریتمها را از سرمايه موسیقی ملی خودش درک کرده ، و حتی روی آن آهنگی هم ساخته بود که من به نت در آوردم و چند مرتبه هم برای او خواندم تا صحت آنرا تصدیق کند ، و در صفحه بعد نمونه قسمتی از آنرا ملاحظه می کنید .

اکنون این سؤال پیش می آید که بالاخره « چه باید کرد ؟ »
— در وهله اول بایستی شاگردان را که تربیت میکنیم بدون آنکه راجع به موسیقی ملی خودمان با آنها بخشی بکنیم آنها را به چگونگی تکنیک موسیقی غرب و کمپوزیتور های مختلف آشنا سازیم و بعد از آنکه کاملا درک کردنده اثرا هر کمپوزیتور کدام است و ارزش کار هنری و خلاقه او چیست ؟ سعی کنیم آنچه که از موسیقی کلاسیک ملی و فولکلوری خودمان جمع آوری کرده ایم در دسترس او بگذاریم



و اورا با مکانات وسیع موسیقی ملی ایران آشنا کنیم و با تشویق و اجرا کردن کار های او ، وسائل ترغیب اورا برای ایجاد و خلق آثار هنری ملی بیشتر فراهم کنیم .

مسلم است که بعد از کاوشهای زیاد و پیدا کردن راه ملی آهنگ سازی ، آثار آن آهنگ سازان حتی برای نوازندهان که بیشتر بموسیقی کلاسیک آشنا بوده اند نیز غرابت دارد ، و همین موضوع اغلب سبب خواهد شد که حتی از نواختن آن صرف نظر کنند . ولی باید دقت داشت که آثار کمپوزیتوری که میخواهد موسیقی ملی خودش را بصورت واقعی در آورده و بپای موسیقی بین المللی کشور های دیگر برساند در وحله اول برای نوازندهان سخت و عجیب است ، او باید این زحمت را تحمل کند آثار خود را بطور شایسته از آب در آورد .

منقدین و مردم هم قبل از اینکه جرئت انتقاد از این نوع آثار را بخود بدھند ، بایستی به نظریات و هدف اصلی این نوع موسیقی آشنایی کامل داشته باشند و بعد انتقاد بکنند .

متاسفانه تا دو سال قبل ، پیش از اینکه تمیز باغچه بان و من با ایران بیاییم شعبه کمپوزیون هنرستان عالی موسیقی وجود خارجی نداشت ، و حتی از طرف آقای پرویز محمود هم که تقریباً هفت سال در ایران بود اقدامی برای تربیت شاگردان این رشته نشده بود .

از وقتی ما با ایران آمدیم سعی کرده ایم شاگردان با استعداد بر این تربیت کنیم ، تا شاید در آتیه آنچه که امروز ما میخواهیم و نداریم آنها ایجاد کنند و تکمیل نمایند .

آقای ناصحی از اینکه در شماره پیش ایشان را «استاد باغچه بان» خوانده ایم باغچه بان هم بهیچ قیمت حاضر نیست خود را بالاتر از ناصحی بشمارد ما چاره ای نداریم جز اینکه هردو را استاد بدانیم

سک

در این داستان کوتاه، «садو یانو» سرگذشت سکی را نقل می‌کند که ندانسته در خیابان «آفایان روسا» عبور کرده است. در ضمن وضع زندگانی آفایان و خانمها آنان، طرز برخورد آنها میکدیگر، نحوه تفکر شان در این عصر با استادی نقاشی شده است. در شماره گذشته تا آنجا رسیدیم که «ناگهان ورود سکی سفید و لاغر آرامش خیابان شهرداری را بهم می‌زند»...

— پسره متقلب شد بیا! چرا گردوخاک می‌کنی و بوتین هایت را خراب می‌کنی؟

در اینوقت چشمش به «فروسا» افتاد سری تکان داد و با مهربانی لبخندی زد. از کوشاهی دو مرد پیدا شدند و جلو خانه «هر کولسکو» به «کستیی» رسیدند. در آنجا لحظه‌ای ایستادند و گفتگوئی را که از اداره شروع کرده بودند دنبال کردند، زن منشی سرخ شد و به آزردگی از جلو پنجره کنار گرفت. کستیکا خم شد و سنگی از زمین برداشت. از دور در خیابان سکی سفید و لاغر بادنده‌های بر جسته، و پوازه آویخته ودم چسبیده، پیدا شده بود.

چنان مفلوک و بدبخت بنظر می‌آمد که گفتی بادی می‌تواند او را از پای بیاندازد، سکهای خیابان او را دیدند و از زیر درها و بالای تردها بیرون ریختند، در میان آنها همه جور سک با اندازه و نژادهای مختلف دیده می‌شدند.

همه به پیشواز سک غریبه آمدند. سنگی که پسر بچه پرتاپ کرده بود بر نرده‌ای فرود آمد. سک پشت خم کرده و دندان بهم فشد. از گله تعاقب کنندگان پارس وزوزه برخاست، یکی از آنها که دلیر تر بود به توله سک نزدیک شد. سک تازه وارد بیدرنک بسوی او برگشت و دندان نشان داد. سپس بی آنکه چشم از حريف بردارد آهسته خود

معرفی هنرمندان

پل ربوون Paul Robeson (۱۸۹۸)

از سیاه پوستان امریکا، یکی از بزرگترین خوانندگان و هنرپیشگان معاصر است «نیوجرسی» در خانواده یک کشیش سیاه پوست بدنیا آمده پدرش تا پانزده سالگی غلام بود. دانشکده حقوق کلمبیا را پایان دسانده وزنی دارد که دکتر در میکرب شناسیست. در ۲۷ سالگی نخستین کنسرت خود را در شهر نیویورک داد. صدای گرم اوچنان قلوب را تسخیر کرد که تانیم ساعت صدای کف زدن نمی‌برید از آنروز نام این خواننده هنرمند بر سر زبانها افتاد. در پائیز همان سال با روپا سفر کرد و در کشورهای مختلف از جمله شوروی، کنترتهای جالبی داد. پس از آن «پل ربوون» به نمایش در فیلمها و تئاترها پرداخت. برای نخستین بار دل «او تلو» را در نمایش مشهور شکسپیر یک سیاه حقیقی بازی کرد و چنان از عهده برآمد که دنیایی را بحیرت انداخت.



امروز دنیا «پل ربوون» را بنام یک هنرمند کم نظیر و یک مبارز رشید راه صلح و آزادی می‌شناسد. کوششهای صلح طلبانه او سبب شده که اجازه ندهند در رادیوهای امریکا بخواند و در تئاترها بازی کند. این هنرمند سیاه پوست یکی از دارندگان مدال طلای صلح است که در کنگره دوم با او اعطاشده.

(برای نوشتمن این معرفی از ترجمه ع. رضائی استفاده شده است)

را کنار کشید. سگها دور اورا گرفته و راه بازگشت را بر او بستند. کستیکا سنک دوم را انداخت. سک زوزه کشید، از جاست وجا خالی کرد.

پسرک فریاد دلخراشی کشید و خم شد. مرد ها دور او را

گرفته و سؤال پیچش کردند و خانم «کالیوپا» که جلو در ایستاده بود
با فریاد .

— ای سک او را گرفت !... خیابان را پر کرد خانم «adel»
همچنانکه بینی را بالا گرفته بود جیغ کشید :
— واسیلی ! واسیلی ! زود تر برو خیابان سک هار آمده ،
«عنمان» را گاز گرفت .

آقای واسیلی مثل فرفه بخیابان دوید . دید غوغای عجیبی
است ، زنها و مردها به طرف می‌دوند ، به یکدیگر تنہ می‌زنند ، از هم
سؤال می‌کنند — بخانه باز کشت و این بار اسلحه بدست در خیابان
ظاهر شد .

خانم «کالیوپا» جیغ کشید :
— آی !! سک هاردر !

سکها زوزه می‌کشیدند ، مردم چیز پرتاب می‌کردند ، و با هر چه
دستشان می‌آمد از چماق ، چوب ، و تخته نرد ها خود را مسلح می

تقویم تاریخی

۱۸ ژوئیه - ۳۴ تیر

۱۹۱۷ — در این روز کارگران و سربازان «پتروگراد» در
خیابان مسلحانه به تظاهراتی عظیم دست زدند .
نیرنگ بازی حکومت موقعت ، و شکست ارتش تزاری در
جبهه ها ، خشم کارگران را از حد گذرانده بود . «حزب» در این وقت
مخالف با جنبش مسلحانه بود ولی وقتی دانست بازداشت کارگرها از
نمایش امکان پذیر نیست مصمم شد که در آن شرکت کند و با آن جبهه
مسالمت آمیز بدهد .

با وجود جبهه مسالمت آمیز نمایش ، دسته های دانشجویان
دانشکده افسری و افسرها به صفوف نمایش دهنده کان هجوم کردند و
خون بسیاری از کارگران و سربازان ریخته شد .
پس از آن روزنامه «پراودا» توقيف و بنای اداره آن ویران
گردید ، بسیاری از کارگران عمدۀ حزب توقيف شدند .

ساختند ، دو تن از آشپزها با چنگال آمدند و هجوم آغاز شد .
سک بیچاره در طول جویها و نردها می گریخت .

گاه بگاه بسوی دشمنانی که نزدیک بودند و پارسشان گوش را
کر میکرد ، بر می گشت و غرش میکرد . وقتی مردم اورام حاصره کردند
پارا سست کرد و دمش را بلای پا کشید . وضعی بسیار رفت انگیز داشت
گفتی بازبان بی زبانی از مردم تقاضا میکند او را آسوده بگذارند .
اما یک سنك و بیدرنک دیگری بر سر او آمد . آقای «
گشود کی خودس» «گاوریلسکو» ، «مرکولسکو» «لاسکاراک»
— همه صاحب خانه ها و نوکر ها از همه طرف خیابان می دویندند و
سلاحهای کشنده را در دست تکان میدادند . آقای «واسیل» یک لحظه
ایستاد سلاح خود را بلند کرد و نشانه رفت ، صدائی کر کننده برخاست
ودودی غلیظ بر مردم سایه انداخت . بار دیگر از دویند باز ایستاد و
سگان دیگر بارس وزوزه کردند .

از خیابان شهرداری به خیابان «استفان بزرگ» پیچیدند .
مردم بهیجان آمده بودند و بی آنکه فکر کنند بر سر آنچه ممکن بود رخدده ،
سر و کله میکشند

— چه خبر شده ، برادران ؟
رئیس پلیس در حالیکه سلاح خود را تکان می داد فریاد زد :
— آقایان ، هاراست !

— کی هاراست ؟
— وقت حرف زدن نیست ، دنبالش کنید ! فرمان میدهم ،
آقایان امر میکنم سک هار ! بگیریدش ! و همه بدبیال سک برای
افتادند .

سک باز شروع بدویدن کرد و بدبیال او فریاد های وحشیانه
«ضربه های سخت »

— پسره را دندان گرفت .
— پسر «خرگ» راه ده ساله است .
— چی ؟ میگویند یکی را گرفته ؟ کی را ،
نمیدانم . میگویند ده تا از بچه ها را زخمی کرده است .
فریاد ها و نعره ها بیشتر شد . منظره چنان بود که گفتی همه

خیابان از جا برخاسته و راه را بر سک فرادی بسته است .
از میان نعرهای کرکنده هر لحظه این کلمات بیشتر
شنیده میشد :

— هارست ، هار سک هار !

مردم دیوانه وار سگزا با سنک و چوب و چماق می کوشتند . نه
راه رفتن داشت و نه باز گشت . ناچار بخود پیچید ، بر جای ماند و
وناگهان خود را زیر پلی که روی جوی آب بود پنهان کرد .
دور پل را گرفتند . آقای «واسیلی» دورا دور تیر دوم را خالی
کرد . جمعیت خشمگین هر لحظه بیشتر نزدیک می شد . چوبها بهم می
خورد و دردهانه سیاه پل فرومیرفت .
ناگهان همه با ترس کنار رفتند . یکی به پشت افتاد و چند تن
معلق زدند .

سک چون گلو له برفی از زیر پل در آمدوازلا بلای مردم گریخت
اما باز باور نمیدند و در گوشهای محاصره اش کردند .

سک بد بخت در دمند و کوفته ناله میکرد و با چشمانی که از
ترس فراغ شده بود در مردمی که او را میزدند خیره مانده بود صدایش
کم کم ضعیف می شد خون از دهانش می ریخت و پوزه و ذستهای سفیدش را
سرخ میکرد ، چشمانش پراشک و خون بود و آهسته بسته می شد . گفتی
پادرد سخت چیزی میخواهد .

مردم کم کم پراکنده شدند . آقایان خیابان «شهرداری»
همچنانکه بخانه خود بازمی گشتند با صدای بلند حرف میزدند : کی اول
اول او را زد ؟ کی کشتش ؟ چنین می نمود که هر کس میخواهد افتخار
ضربه آخرین را برای خود نگاهدارد .

جنگجویان بایی صبری منتظر زنان بودند . چه شده بود ؟ چه
گذشت ؟ هیچکس در این اندیشه نبود که سک بخت بر گشته نه «کسینیکا»
را گزید و نه «عنان» را

غبار فراوان که در خیابان برخاسته بود در پرتو خورشید که
غروب می کرد آهسته برخانه های پاکیزه و تپه های مصفا
می نشست .

از نامه‌های خوانندگان

چگونه قاضی ارداقی را کشتنند



ارداقی در زنجیر

در شماره چهارم مجله شرح
شهادت میرزا جهانگیرخان صود—
اسرافیل را از تاریخ کسری نقل
کردیم، در آنجا شرح واقعه از قول
آقای علی اکبر ارداقی برادر مرحوم
قاضی ردادقی که خود یکی از
زندانیان باغشاه بوده نقل شده بود
نامه زیر از آقای علی اکبر ارداقی
رسیده است که در آن مشاهدات
خود را با تفصیل بیشتر نوشته اند
و در ضمن جریان شهادت قاضی
ارداقی یکی دیگر از مجاهدین
راه مشروطه را شرح داده اند :

آقای مدیر مجله کبوتر صلح
راجع به شهادت مرحوم ملک میرزا
جهانگیر خان شرحی از قول این
جانب در شماره ۴ مجله کبوتر صلح
درج شده بود اینک تفصیل جریان
بعدی و کشته شدن مرحوم قاضی را
ذیلا می‌نگارد :

پس از برگرداندن زنجیر آن دونفر برادرم گفت بنا بود مرا هم

در این هنگام ناگهان که بانوها بیاد آوردند که غذا می‌سوزد
همه برای حاضر کردن شام باشتاد بسوی خانه‌های خود رفته . گرد و
خاک فرونشست، زوزه‌ها و پارس‌سگها خاموش شد و سکوت شامگاهی
آهسته برهمه جا فرود آمد .

بکشند و نمیدانم چرا منصرف شدند . حاجی محمد تقی بنکدار پرسید
شمارا به پیش شاه بردند ؟

جواب داد نه خیر بردند نزد لیاخف و شاپشاں که میخواستند
هیکل مارا به بینند لیاخف بکلی ساکت بود ولی شاپشاں خیلی مارا
سرزنش و طعنه های توهین آمیز کرد و ضمناً بمیرزا جهانگیرخان
گفت «من یهودی زاده هستم ؟ فردا بشما حالی میکنم» غرض اینکه
کشمکش آنها خیلی فجیع و سوزناک بود ولی نیش زبان شاپشاں سوزناک تر
از خنجری بوده نه از قول مامون توف نوشته شده (دژخیم سومی خنجر
بدلهای ایشان فرو کرد)

اما جریان قتل قاضی باین ترتیب صورت گرفت که :

روزی رضا بالاخان آذر بایجانی (رئیس نظمه) که سابقه دوستی
با قاضی داشت برای استخلاص یکی از همشهربهای خود وارد اطاق
شد و قاضی با او گفت چون ذن و بچه من نمیدانند ما زنده هستیم لذا
خواهش میکنم قدغن فرمائید فقط زنده بودن مارا با آنها اطلاع دهند
روز دویم سلطان باقر خان وارد اطاق شده از قاضی پرسید شما حب
نمی خورید ؟

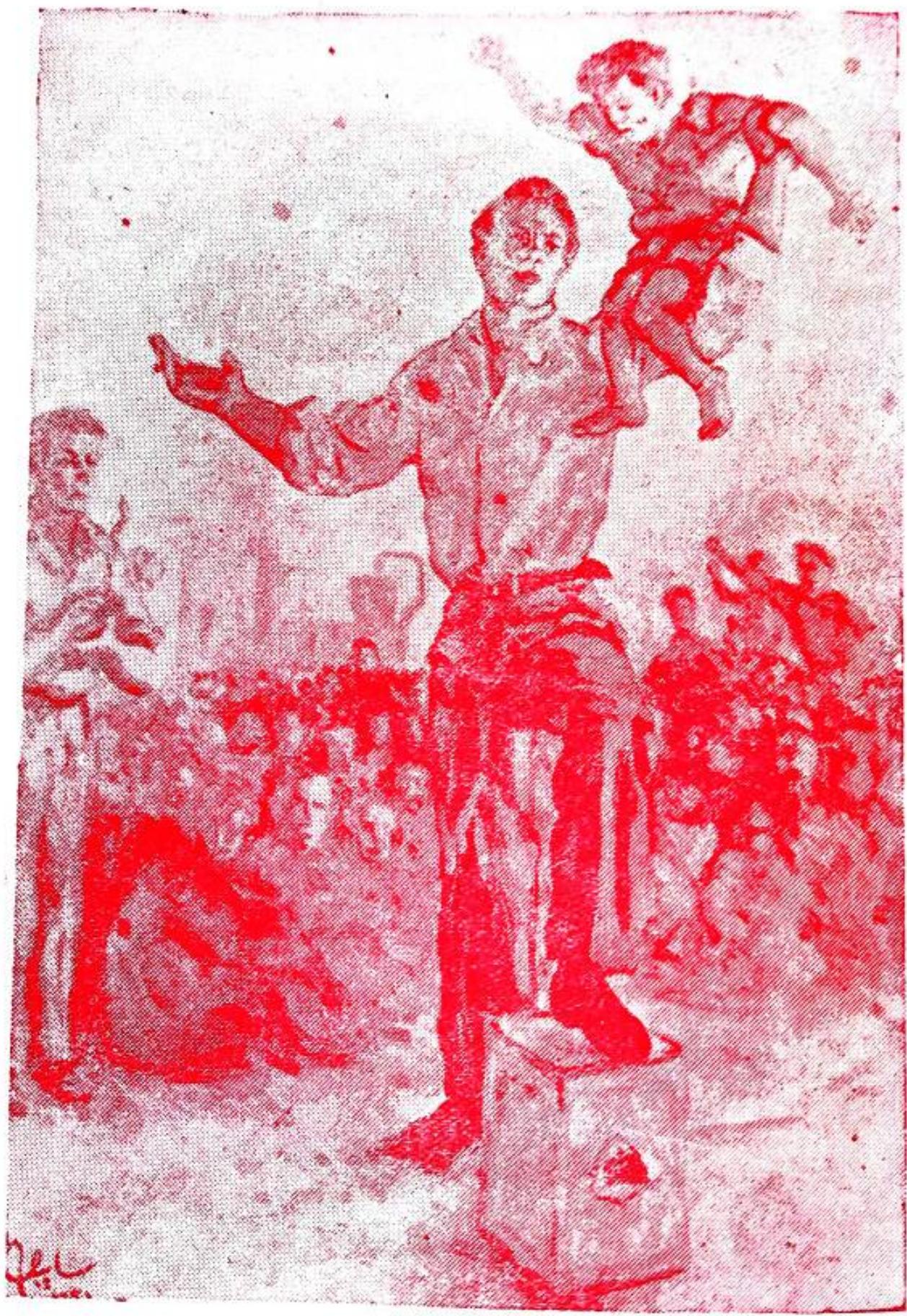
جواب داد نه تر باکی که میخوردم میدادم دواخانه حب میکردند
تازیاد و کم نشود .

قاضی یک صدای گرم و گیرندهای داشت که گاهی آیات قران و
زمانی ترجیع بند هاتف و یا اشعار نظامی و سعدی را زمزمه میکرد و
آهنگ صدای او بقدرتی جذاب بود که قزاقها هم اظهار تمایل به
خواندن او میکردند و یک روزی راجح به فاجعه صحرای کربلا شروع
به خواندن این اشعار سوزناک نمود :

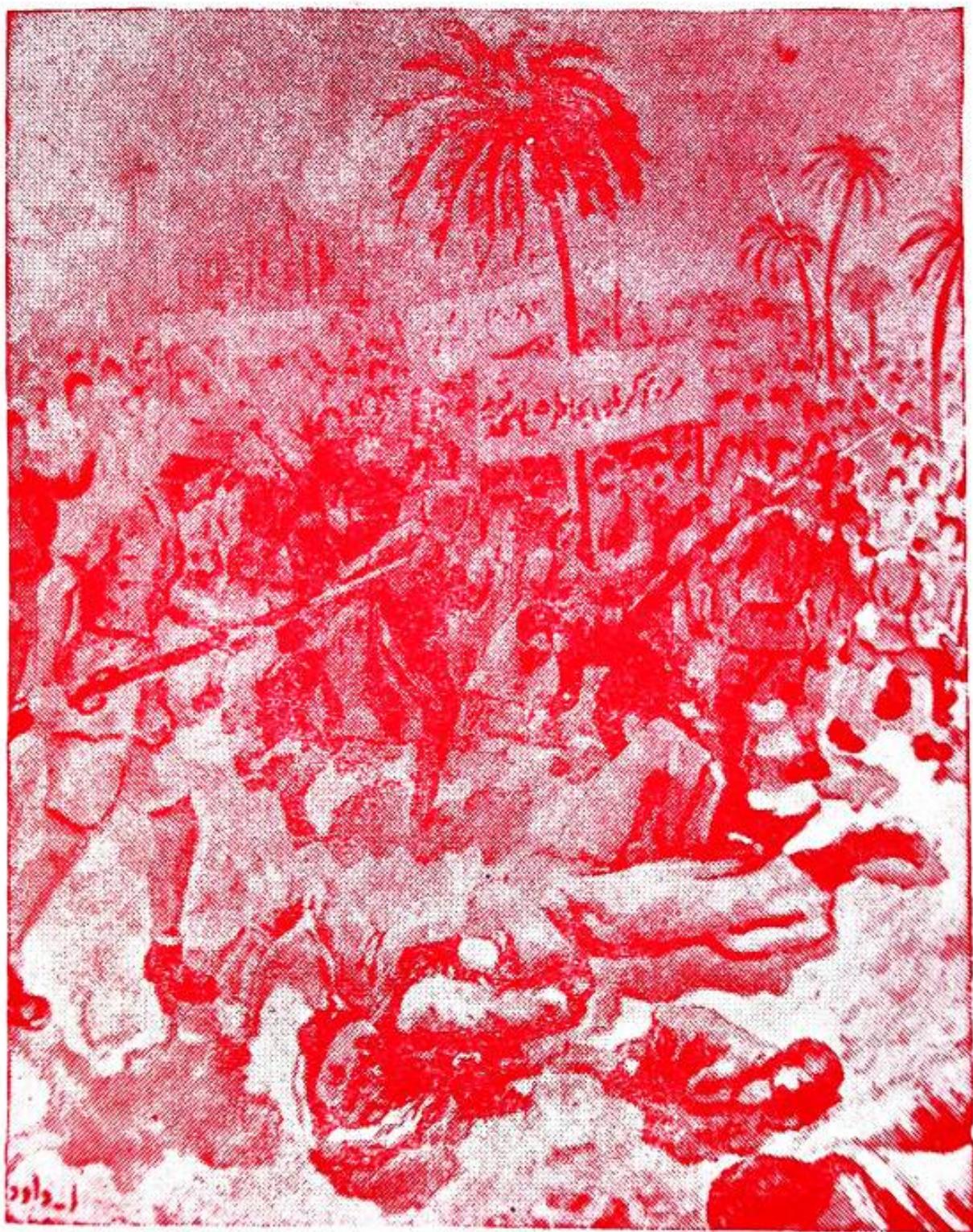
یشرب بیاد رفت به تمنای ملک ری

بطحی خراب شد الخ

غرض اینکه خواندن این اشعار ، یک گریه شورانگیزی ایجاد
کرد که حتی قزاقها هم بی اختیار شروع بگریه کردند و بعداز سکوت
قاضی قوطی سیگار خودشان را در آورده و بعد مجبوسین سیگار
دادند و بهریک از مایک عذر سیگار دادند ولی مقادن غروب سلطان



فرزندم را بکشید - بیاد اعتصاب تاریخی ۱۴۳۰ کارگران خوزستان - از سایبان



هیتینگ خونین کرمان - از داودی

باقرخان بایک قیافه عبوس غصب آلودی وارد شده پرسید: کی اینجا روضه میخواند؟

فراش باشی مجلس جواب داد سرکار سرهنگ کسی روضه نخواند فقط جناب قاضی یکقدری قرآن خواند و نظر باینکه دل ماها هم خیلی گرفته بود یکقدری گریه کردیم.

روباپاپی کرده گفت بعد از این حق نداری بخوانی و سپس با خشونت قوطی تریاک را از ایشان گرفته بیرون رفت همان شب دو عدد حب آورده داد با ایشان و اما شب دویم اقدام او بکلی برخلاف معمول بود یعنی مقارن مغرب دو عدد حب آورد و داد به قاضی و خودش از وسط اطاق تنک آب را برداشته و داد با ایشان و اظهار کرد بخور.

و من از ذخیره خود چون تریاک اورا قبلًا داده بودم لذا پس از بیرون رفتن باقرخان حب‌هارا از دهن خود در آورده و بنن گفت به بین این تریاک است.

جواب دادم نمی‌توانم تشخیص بدهم. تقریباً یک ساعت از شب رفته باقرخان آمد همه مارا بیدار نمود و خودش باسر بر هنر در پائین اطاق بزمین نشسته و شروع کرد بنوازش و مهر بانی و بعداز یک سلسه مطالب متفرقه اظهار کرد بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری خیلی رؤوف و بنده پرور هستند و گویا خیال دارند همه شماها را عفو فرمایند

تفویم هنرمندان

۳۱ ژوئیه - ۳۱ تیر

۱۹۲۶ - واستنف - نقاش

بزرگ روسی در این روز از دنیا رفت.
تولد او در سال ۱۸۴۸ بود. در شمارهای
آینده اورا معرفی خواهیم کرد.



نگاه

مجموعه شعرهای نو
از ناصر نظمی انتشار یافت

و بعبارت مختصر س ذینکه قریب یکساعت نشست و
نظیر ابن قبیل صحبت‌ها نمود برخاست و رفت و ما تصور کردیم باید
در خارج جریاناتی به نفع ما رخ داده باشد و با یک اندیشه خوشی
بخواب رفتیم . بعد از بیداری از خواب من دیدم در قیافه قاضی نشاط
امید ابدآ موجود نیست زیرا بایک نگرانی و اضطراب خاطر حب‌هارا
از من گرفت و من گفتم نظر به مشکوک بودن خوب است نخوردید جواب
داد چاره ندارم زیرا فرضًا تریاک نباشد بار دیگر باشلاق به خورد
من خواهند داد و این بگفت وحب‌هارا گرفت و خورد و سپس اظهار
کرد تصور میکنم از یک خانواده بقر بانی یکنفر قناعت کنند یعنی
ممکن است تورا مستخلص سازند و چنانچه این طور شد ۰۰۰

نفهمیدم چرا دنباله صحبت خود را قطع کرده و دراز کشید و
چند دقیقه بعدیک تشنج خیلی شدیدی باو عارض گشت و فقط توانست
این جمله را به بزبان آورد که :

علی جانم بگیرم !

البته نمی توانستم ایشان را بگیرم زیرا حاجی محمد تقی بنکدار
ما بین من و او حاصل بود و ذنجیر گردنم هم مانع بود بتوانم خویشن را
باو برسانم .

و او مانند مارم به خود می پیچید و پاهای خود را پیوسته بلند
کرده بزمین می کویید غرض اینکه حال او طوری بود که این جانب
و محبوسین دیگر را فوق العاده مضطرب و متاثر میکرد چنانکه چند
نفر محبوسین فریاد کردند :

بابا بداد این بیچاره بد بخت برسید . قزاقها متوجه شده دویده
و با قرخان را در حیاط از خواب بیدار کردند و مشارالیه مثل اینکه منتظر
همین پیش آمد بود با چشمان خواب آلود وارد اطاق شد و فوراً قفل
گردن قاضی را باز کرده و بد و نفر قزاق امر کرد اورا کشان کشان از
اطاق بیرون برداشتند .

و دو ساعت بعد خبر دادند قاضی مرد

ه مقصود مرحوم قاضی ارداقی است .

از : ب

بیاموزیم

نظریه میچورین کدامست ؟

از این پس زیر عنوان «بیاموزیم» مسائل علمی، فلسفی و هنری تا آنجا که ممکن باشد بازبان ساده تشریح می‌شود. نخستین مقاله درباره تئوری میچورین است

نام «میچورین» را بیشتر خوانندگان ماشنیده اند اما شاید همه ندانند «میچورین» چه میگفت و چه نظریه تازه ای با خود آورده بود در مقاله زیر تئوریهای «میچورین» بطور ساده و مختصر تشریح میشود

در سال ۱۹۴۸ بحث سختی میان طرفداران «میچورین» دانشمند بزرگ روسی و پیروان عقاید «مندل» و «مورگان» بر سر قانون «وراثت» در گرفت «لیسنکو» طبیعی دان بزرگ شوروی و صردسته میچورین‌ها در نطق خود در «آکادمی» علوم کشاورزی گفت: «بعضی خود دیدیم بعضی از دانشمندان ذیست شناس ما که نمی‌خواستند دانش خود را بر اساس ماتریال یزمدیالکتیک پایه نهند بچه بن بستی دچار شدند. این دانشمندان که سالها در تئوریهای ذیست شناسان خارجی خیره مانده بودند زحماتشان چون آب درهایون کوفتن بی تعری می‌ماند و کم کم در دام نظریه برتری نژادی می‌افتدند.»

حال به بینیم نظریه «مورگان و مندل» کدامست و چرا باین شدت از طرف دانشمندان شوروی مورد انتقاد قرار گرفت:

مندل و مورگان معتقدند که صفات و خصایص هر سلول بوسیله «کروموسوم» Chromosome ها به سلولی که از آن پدید می‌آید منتقل می‌گردد. آنها معتقدند که این انتقال بطور طبیعی انجام می‌گیرد و بشر نمی‌تواند دخالت مؤثری در آن داشته باشد.

این نظریه را «تئوری» کرومومی وراثت می‌نامند. با کمی دقت می‌بینیم که این نظریه دلیل خوبیست برای اثبات مدعای طرفداران «برتری نژادی» آنها هم معتقدند که خصایص هر نژاد مخصوص بخود اوست و تنها از طریق وراثت به فرزندان آن نژاد منتقل می‌گردد.

از روی این حساب «نژاد عالی» یا نژادی که مامور فرمانروائی بر جهانست نباید بانژاد های پست درآمیزد و خود را فاسد سازد .
«مندل» نظر بالارا در مورد همه موجودات از گیاه تا حیوان و انسان صادق می دانست «میچورین» پس از تجربه زیاد با آوردن نظریه جدیدی «مندلیزم» را رد کرد . «لیسنکو» در نطق خود گفت : «آنها (پیروان مندلیزم) که دردام نظریه کروموسومی گرفتار مانده اند ناگزیر منکر امکان انتقال صفات اکتسابی از موجودی به موجود دیگر که از او پدید می آید ، می شوند ...»

با تفسیر این جمله می توان نظریه «میچورین» را دریافت .
اما اساس این نظریه را باید در تحقیقات «داروین» دانشمند بزرگ انگلیسی جست . «داروین» نشان داده است که انواع جانوران و نباتات از روی تئوری «انتخاب طبیعی» پدید می آیند . او ثابت کرده است همه موجوداتی که امروز بصورتهای مختلف بچشم مامیخورند از موجودهای یک سلولی پدید آمده اند و عامل موثر در تکامل آنها تنازع بقا و مبارزه برای زندگی بوده است . داروین نشان داده است که تنها آن موجوداتی می توانند بزندگی خود ادامه دهند که در برابر ناسازگاریهای خارجی ، مجهزتر و کامل تر باشند .

«میچورین» از همین تئوری نتیجه می گیرد . او می گوید وقتی طبیعت می تواند صفات و خصایص نباتات و جانداران را تغییر دهد چرا انسان که هر روز بیشتر را از طبیعت را درمی یابد از عهده این کار بر نماید ...؟

طبق نظریه «میچورین» که امروز دیگر در عمل ثابت شده است با تغییر شرایط محیط می توان صفات و خصایص موجودات را تغییر داد و این صفات و خصایص اکتسابی و تازه را به اخلاف آنها منتقل کرد .

«میچورین» ثابت کرده است که صفات پدران تنها در صورتی هینا به فرزندان آنها منتقل می شود که هر دونسل در شرایط مساوی زندگی کنند . انسان می تواند با ایجاد تغییراتی در شرایط زندگی جانداران و نباتات صفات و خصایص آنها را در مسیر منافع خود تغییر

۱۴ژوئیه - ۳۳ تیر

دوازدهم فوج المانی گارد شاهی مردم را یه گلوله بست . روز ۱۳ ناقوسها بصدای آمد و مردم با هرچه که بدست آوردند مسلح شدند . باین ترتیب قشونی برای حفظ شهر تشکیل گردید که در ظرف چند ساعت شماره افراد آن به ۱۲ هزار تن رسید .

صبح سه شنبه ۱۴ژوئیه
 مردم «هتل انوالید» را گرفتند و ۲۸ هزار تفنگ و توپ بدست آوردند . گروهی از مردم که برای تصرف «باسیتل» رفته بودند با مقاومت گارد محافظ آنجار و برو شدند . چون محافظین حاضر نبودند دست از مقاومت بردارند و بسوی مردم شلیک کردند هجوم به قلعه آغاز شد و پس از ۴ ساعت ۲۰ . تن از مردم بخاک افتادند اما «باسیتل» سقوط کرد سقوط باستیل، سقوط سلطنت «بوربنها» بود .

۱۷۹۸ - د این روز قلعه باستیل زندان سلاطین فرانسه بدست ملت فتح شد و در حقیقت از این روز انقلاب بورژوازی فرانسه آغاز گردید . وقایع این روز از تاریخ نقل میشود :

«... روز هشتم ژوئیه شاه میخواست با یک کودتای نظامی و کلای ملی را دستگیر کند و مجلس مؤسسان را که میخواست طرح قانون اساسی تازه‌ای بریزد منحل سازد . چندتن از وکلا از شاه تقاضا کردند افواج دولتی را متفرق سازد اما شاه با غرور تمام، این تقاضا را درگذشت و جای «نکر» نخست وزیر وقت یک نفر نظامی را منصوب ساخت . مردم که آماده انقلاب بودند زیر بار نخست وزیر نظامی نرفته و روز یازدهم تأثراً و بازیگر خانه‌ها را بسته و در قصر «پاله رویال» که تفرجگاه عمومی بود گرد آمدند . روز

دهد . پیروان «میچورین» در آزمایش‌های خود به کامیابی‌های زیادی رسیده اند .

اگر سوالی یا نظری درباره نوشته بالادراید برای ما بنویسید در شماره دیگر از «بالت» اطلاعاتی بشما میدهیم

تیخونوف

از شوروی

ادیات صلح

کودک امریکائی

پدر بادسته‌ای روزنامه بخانه آمد
و برای دیو گوش فرا داد .

رادیوهای اش، درباره یک موضوع فریاد می‌کشید
روزنامه‌ها روحرا می‌آزردند .
بی آنکه از دختر کوچکش شرم کند
جلو روی او گفت :

— سرنوشتی شوم در انتظار ماست
گوری وحشت انگلیز .

یا بمب اتمی از آسمان برسر مامی افتدند
با انفجاری بی پایان

شک نیست که خانه ما با خاک یکسان می‌شود
و مامانند شمع در آن می‌سوزیم
یا بمبهای دیگر از آسمان می‌بارد
و مارا بزرگ می‌گیرد

دنیا مانند جهنم سوزان و مرگبار می‌شود
— بازیچه‌ها بی صاحب می‌مانند، مادر !

یا از آسمان می‌گرب طاعون
و با ویماریهای دیگر بروی مامی ریزند ،

یکی یکی در همین خانه می‌میریم
— اینهم خیلی سخت است . . .

دخترک گوش کرد ، اگرچه کم شنید
اما همه را فهمید .

نه غذا از گلویش پائین رفت نه خواب بچشم آمد
همه شب تا صبح آه می‌کشید .

صبح وقتی مادر برای بیدار کردنش آمد .
سفیده صبح زده بود .

— مادر جان بیا با هم بجایی بگریزیم
که آسمان نداشته باشد .

ترجمه : ج

۳۰ تیر - ژوئیه ۲۳

۱۹۴۴ - در این روز کمیته نجات ملی لهستان مردم آن کشور را در اعلامیه‌ی به همکاری با ارتش شوروی دعوت کرد. در این اعلامیه از مردم لهستان خواسته شده که در راه استقلال و آزادی کشودشان دوش بدوش ارتش شوروی بجنگد و تا پیروزی کامل از پای نشیند از آن زمان مردم لهستان در این روز جشن آزادی خود را میگیرند.

ترجمه کرده است. «لوات» منطقه ایست در اسپانیا که در دست پارتیزانها باقی مانده و نام کتاب از آنجا گرفته شده است

این کتاب هارا خوانده ایم

پارتیزانهای لوانت

اثر: خسوس ایسکارای - ترجمه رضا آذرخشی - ۱۱۲ صفحه ۱۰ اربیل - ناشر؟

مولف کتاب نویسنده میهن پرست اسپانیاییست که سالها با فاشیستهای خونخوار فرانکو دست و پنجه نرم کرده است در این کتاب یادداشت‌هایی از مبارزه پنهان ملت اسپانیا با حکومت غاصب فرانکو گرد آمده است یادداشت‌های مربوط به سالهای اخیر می‌باشد مترجم این اثر را ازمن روی و برداشتی

تقویم بزرگان

۴ تیر - ۳۶ ژوئن

۱۳۵۱ (صفر ۱۳۵۱) قائم-

مقام فراهانی) وزیر داشمند و اصلاح طلب محمد شاه را بدستور او در بـ غ نگارستان خفه کردند.

قائم مقام مردی امیر کبیر و یکی از ادبای زمان خود بشمار میرفت.



* آقایان ارس طو حکیمی ، م . ع
حقگو ، هاتف ، رهبری
در باره نوشته های شما جدا بحث
می شود .

* م . ن . خاکستر ۲ ر ۴ - این نامه دوست شما چندان جالب
نیود . مطالب چندنامه راجمع کنید و یسکجا بفرستید . یا باو خبر
دهید نامه ای مشروح از وضع آنجا بنویسد و برای ما بفرستد .

* د . ف - شما هنوز سواد درستی ندارید . درس بخوانید .
بعد سر فرصت به نویسنده پردازید .

* آقای سعیدی (سیرجان) ۴ ر ۴ - آیا نمی توانید از نمایندگی
کرمان بخواهید ؟

* آقای اصغر خسروشاهی ۵ ر ۴ - فعلا بهترین کتاب همان تاریخ
مرحوم کسر ویست . بهر طریق ممکن است آنرا بدست آورید و بخوانید

* ۱، ماهوری (لنگرود) ۴ ر ۸ - ۱ - گمان نمی رود شما تنها
علاقمند بدانستن «شماره» آثار گورکی باشید . گورکی نزدیک به ۱۵
داستان کوتاه نوشته که اغلب آنها بفارسی ترجمه شده است . از
هشت نمایشنامه ای که گورکی نوشته تنها «دراعماق اجتماع» و «دشمنان»
بفارسی ترجمه شده است . شماره رمانهای گورکی به ۶ می رسد که
در آنیان «مادر» از همه جالبتر و مشهورتر است . جزاین گورکی
سر گذشت خود را در سه کتاب «کودکی - در میان مردم - دانشکده های من»
نوشته است که هر سه بفارسی ترجمه شده . سه کتاب هم از گورکی
در باره شخصیت های بزرگ معاصر او «لینین - تولستوی - چخوف» باقیست
که اولی بفارسی ترجمه گردیده است .

۲ - بزرگترین نویسنده معاصر آنجا «شولوخف» است

۳ - مقاله موسیقی هم چاپ کردند ایم .
۴ - اگر سؤالی از مباحث فلسفی دارید بفرستید
تا در ستون «یاموزیم» جواب داده شود



چند خبر

جوانان لهستان ۲۵۰۰ تن را باین فستیوال می فرستند . در این جمع جوانان کارگر، دختران و پسران دانشجو، هنرمندان و هنرپیشگان، نویسندگان و شعراء کت دارند .

دسته خوانندگان دولتی با این کاروان همراه است .

در بلغارستان استافت‌های ملی بافتخار فستیوال انجام شد . صدها ورزشکار از چهاردهم ژوئیه استافت را از «بلاکویو گراد» آغاز کردند و پس از پیمودن شهرهای مهم در هیجدهم ژوئیه در شهر سرحدی «روس» فرود آمدند .

جوانان رومانی برای نمایندگان کشورهای دیگر هدایای بسیاری به فستیوال سوم می برنند از آن جمله کارگران جوان کارخانه «دینامو» مدل کوچکی از ترانسفو-ماتور و دیناموی ماشین خود بهمراه دارند که مثل کارخانه اصلی کار می کنند .

از جوانان مجار ۲۰۰۰ تن در این فستیوال شرکت می کنند . در فستیوال بهاره موسیقی پر از مسابقات هم میان پیانیست

های کشورهای مختلف داده شد .
جایزه اول را در این مسابقه «اسله ساروا» پیانیست شوروی داشت
دوم «پانکا» از چکسلواکی بود .

* سه تن از کسانی که جایزه استالینی «بسط صلح در میان ملل» نصیب‌شان شده بود جایزه و مدال خود را در مسکواز «کمیته بین‌المللی جوایز صلح استالین» دریافت داشتند . این سه تن عبارت بودند



از «مادام کوتون»، «ژولیو کوری» و «ژنرال هارا» (عکس بالا) ژنرال «هارا» یکی از وزرای سابق مکزیک که امروز از مبارزان بزرگ راه صلح است هنگام دریافت جایزه کفت : در پشت جلد



خانم «موبیکافلت» نماینده
زنان انگلستان در این هیئت گفت
«هنگام بازگشت از کره در
سراسر راه دو سؤال مرا مشغول
میداشت یکی آنکه بارها از خود
می پرسیدم چگونه آنچه دیده ام
برای مردم بگویم که باور کردند
باشد . دیگر اینکه از خود
سؤال میکردم ما مردم کشودهای
انگلیسی زبان برای جلوگیری از
بسط این جنایات در سراسر جهان
چه باید بکنیم؟ »
عکس بالا- مادر کره و نماینده فدراسیون

۰۰۰۰۰ این جایزه تنها من
داده نمی شود بلکه از آن همه
قهرمانان صلح مکزیک و امریکای
لاتن است »

* بتازگی « فدراسیون بین
المللی زنان دنیا » هیئتی بکره
فرستاد تا وضع آنجارا ارزنده‌یک
به بینند ، در این هیئت نماینده‌گانی
از زنان: کشورهای مختلف شرکت
داشتند و همه جای کره را از خانه‌ها
ومدرسه‌ها و مزارع ویران گرفته
تا خندق‌های پر از اجساد تیر باران
شده و خفه شده ۰۰۰۰ بچشم دیدند.

بازگشت از آمازونی - اثر ایلیا ارنبورگ منتشر شد - ۱۵ دیال